

عشق در زمستان

آغاز می‌شود

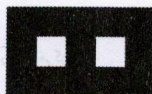
(چهار داستان)

سایمن ون بوی

ترجمه‌ی عرفان مجیب

برنده‌ی جایزه‌ی فرانک اُکانر

(۲۰۰۹)



هیرمند

این اثر طی توافق با نویسنده و طبق قانون بین‌المللی
حق انحصاری نشر، ترجمه و منتشر می‌شود.

It is with sincere joy that I write this preface introducing the first ever translation of my work into Persian. I am extremely grateful to Erfan Mojib, without whom you would be looking blankly at the palms of your hands.

I was first seduced by the poetry of Iran many years ago when someone at a book reading handed me a book of poems by Hafez, the fourteenth century poet from Shiraz. His work is written simply enough to be appreciated and loved by a child, but is simultaneously so rich and layered that not even a lifetime is enough to plumb its depths.

فهرست

For many years I have also fostered a deep love of Iranian architecture, the miracles that are Naqsh-e Rostam, Si-o-se-pol Bridge (where at night your happiness or sadness divides by reflection), Nantanz Ja'ne' Mosque, and Persepolis Takht-e Jamshid, (built by paid and not slave labor as was customary at that time). The breathtaking geometry of Persian architecture

has long brought me comfort, for like life, there is a implicit

۹ مقدمه‌ی اختصاصی نویسنده برای ترجمه‌ی فارسی

۱۱ عشق در زمستان آغاز می‌شود

۹۱ مجسمه‌های گم شده

۱۱۵ آمد و شدِ غریبه‌ها

۱۶۱ شهر درختان توفانی

۲۱۳ درباره‌ی نویسنده

یک

در سایه‌ها منتظرم.

ویولن سلم الان روی صحنه است. ویولن سلی که سال ۱۷۲۳ در دامنه‌ی تپه‌ای در جزیره‌ی سیسیل ساخته شد، جایی که دریای بسیار آرامی دارد. زه‌های ویولن سلم به لرزه می‌افتند وقتی آرشه نزدیک‌شان می‌شود. در انتظار معشوق‌شان باشند انگار.

نامم برونو بونت^۱ است. پرده‌ای که پشتش می‌ایستم هم‌رنگ آلو است. از جنس مخملی ضخیم. اما زندگی من در آن سوی دیگر است. بعضی وقت‌ها آرزو می‌کنم کاش زندگی بدون من ادامه پیدا می‌کرد.

این‌جا در شهر کبک صحنه زیادی روشن است. هنگامی که مجری برنامه دارد مرا به زبان فرانسوی کانادایی معرفی می‌کند، ستاره‌هایی از غبار، گوشه‌ی و ماریپچ دسته‌ی ویولن سلم را احاطه می‌کنند. ویولن سلم پیش‌تر مال پدر بزرگم بود که تصادفی در جنگ جهانی دوم کشته شد. سندلی آشپزخانه‌ی پدر بزرگم هم روی سن است. فقط می‌توانم